



سازمان اسناد و کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران

فرنتس شانتا

مُهر پنجم

ترجمه‌ی کمال ظاهری

- جهان‌نو -

«آن‌گاه که معابدتان را می‌گشتم محرابی دیدم که بر
لوح آن نوشته بود: به خدای ناشناخته. آری، پیام من
به شما این است — آن که خود نیز، ناشناخته، بزرگش
می‌دارید.»

از خطابه‌ی پولس حواری در آرتوپاگوس

.۱

سرمای سختی بود و — چیزی که به‌ندرت پیش می‌آید — همراه با سرما مه غلیظی هم
همه‌جا را گرفته بود و بیرون چشم چشم را نمی‌دید.

توی میخانه ولی گرم بود و میخانه‌چی سرخوش و تردماغ:

«خُب آقایون، دور بعدی روبه حساب من می‌خوریم!» این را گفت: و هیکل

غول‌آسایش را از لب میز بالا کشید.

کتاب‌فروش کله‌ی گردش را تکان داد:

«باشه. تا جا داریم می‌خوریم!»

اهل محل اسمش را قرقی گذاشته بودند، از بس تند راه می‌رفت. سر پیچ‌ها طوری
می‌پیچید، آن قدر تند، که اگر کسی ناغافل جلو‌اش سبز می‌شد خوش پای خودش بود.

باز هم گفت: «باشه می‌خوریم!» و دستمالش را درآورد و عرق پیشانی‌اش را پاک کرد.

نچار با آن قد درازش که‌جکی نگاهش کرد:

«حالا چرا پالتوتو در نمی‌آری؟»

دور و وری‌ها لندوک صدایش می‌زدند، چون قدش راستی هم بلند بود. همیشه